**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و چهارم\_ 24 آبان 1399**

[ادامه توضیح فرمایش محقق عراقی]

بحث در توضیح فرمایش محقق عراقی بود، اعلی الله مقامه که به نظر بنده، در مجموع ایشان دنبال این نکته است که ثابت کند اولا خاص قطعی السند و الدلالة از بحث خارج است، و خروج خاص قطعی السند و قطعی الدلالة از تحت عام، بالتخصص است، لا الورود. اگر شما عامی داشتید، اکرم العلماء، خبر متواتر از نظر سند و نص از جهت دلالت داشتید که اکرام فاسق جایز نیست، عالم فاسق از تحت عام اکرم العلماء حقیقتا خارج می شود، چون آن دلیلی که آن را خارج کرده است، قطعی است هم سندا و هم دلالة.

[تامل در کلام محقق عراقی]

در اینجا ما یک عرضی به محضر مقدس محقق عراقی داریم و آن این است که اگر یک جا خروج بالمرة عقلی و قطعی بود، این تخصصی است مثل خروج جاهل از تحل عالم، که هم عقل حکم می کند و هم قطعی هم حکم می کند، اما اگر خروج قطعی شد، ولی به برکت یک تعبد به برکت یک روایت تعبیر به ورود هم مشکل ساز نیست، چون می شود خروج قطعی عالم جاهل از تحت اکرم العلماء قطعا منتهی به برکت این روایت، حال این خیلی مهم نیست که اسمش را تخصص بگذاریم یا به نظر ما ورود. این اولا.

ثانیا این بزرگوار اعلی الله مقامه الشریف، معتقد است که اگر خاص ما قطعی السند بود، ولی ظنی الدلالة، این جا مثل همه ابواب، تزاحم است، که باید دید کدام ملاک اظهر و اقوی است برای تشخیص اراده واقعیه گوینده، پس باید با معیاری که در ادامه بحث خواهیم گفت، اقوی الملاکین را تشخیص دهیم، این هم ثانیا،

ثالثا اگر خاص ما هم ظنی السند بود، هم ظنی الدلالة، اینجا هم باز به نحوی باب باب تزاحم است، و از قواعد باب تزاحم باید بهره گرفت، منتهی با یک تکمله و آن این است که امر ما اینجا دائر است بین یک عام حجت، ظنی السند و الدلالة، و یک خاصی هم که به خود خود حجت است، ظنی السند و الدلالة، فرض کنیم این خاص در عالم نبود، ما بودیم و فقط اکرم العلماء. خب در اینجا مشکلی ندرایم اشتغال ذمه یقینی پیدا می کنیم به اکرام همه علماء اما وقتی که بنا شد جمله دیگری داشته باشیم به نام لاتکرم الفساق من العلماء، و آن هم ظنی السند و الدلالة باشد، نمی توانیم به هر دو به تمام عمل کنیم، این لا یمکن، هم همه علماء را فاسقا و عادلا اکرام کنیم و هم به خاص عمل کنیم، قدرت نداریم که به هر دو در اینجا عمل کنیم، اینجا هم باید اهم و مهمی باشد، اظهر و ظاهری باشد، درست است که شما عقلا مکلف بودید که مثلا به عام عمل کنید اما اگر خاص شما اهم بود، و حجت پیدا کردی بر اهم بودن خاص، این باعث می شود حقیقتا آن حکم عقلی شما به اشتغال از بین برود، اولا و بالذات اثبات اهم بودن خاص مثلا باعث می شود آن حکم عقلی به اشتغال از بین برود، و ثانیا و بالعرض، دیگر تعبدی به عموم عام نداشته باشی، چون بنا را گذاشتی بر اقوی و اظهر، این در حقیقت یک نوع ورود است منتهی ورود اصالة السند در اظهر بر اصالة الظهور در ظاهر، و باعث می شود آن حکم عقلی به اشتغال از بین برود.

**هذا کله فی ما قیل او یمکن ان یقال فی وجه تقدیم الاظهر علی الظاهر ثبوتا و اما تشخیص الاظهر و تمییز الاقوائیه فی الظهور اثباتا، فلا یدخل تحت ضابط کلی و انما هو موکول الی نظر العرف.**

تا به حال می گفتیم باب باب تزاحم است، اظهر را بر ظاهر مقدم کن، اقوی را بر غیر اقوی مقدم کن، این ثبوتا تمام اما اثباتا چگونه تشخیص دهیم که این ظاهر است و آن اظهر، چگونه تشخیص دهم این اقوی است و ان غیر اقوی. در عالم اثبات راهش چیست؟ می فرماید ضابطۀ کلیه ایی ندارد و موکول است به نظر عرف، بنابراین فلابد للفقیه من اتعاب النفس فی تشخیص اقوائیة احد الظهورین، باید تحقیق و دقت سختی انجام بدهد ببیند ظهور کدام یک ازاین دو اقوی است کالشخیص اصل الظهور، هم چنان که اصل ظهور گاهی آسان نیست، تشخیص اظهر از ظاهر هم چندان گاهی ظاهر نیست، فقاهت می طلب، چکار کند؟ ملاحظه کند خصوصیاتی را که حول کلام است، خصوصیات متکلم، و مخالطب، مناسبات حکم و موضوع، قرائن حالیه و مقالیه، همه اینها اموری است که فقیه باید انها را ملاحظه کند تا اقوی را از غیر اقوی تشخیص بدهد.

جناب محقق عراقی راه این تحقیق و تتبع چیست و از چه راهی وارد شویم؟

**و یمکن جعل الضابط فیه بفرض کون الجمیع فی کلام واحد**

چه بسا بتوانم ضابطه ایی را به شما ارائه بدهم و ان اینکه الآن این دو جمله منفصل از یک دیگر هستند، شما این ها را فرض کن در یک کلام واحد، ببین کدام یک از این دو با خصوصیاتی که دارد ظهور دیگری را منقلب می کند، و اقوی از آن دیگری است، اینجا می توانی با این ضابط به اقوی از این دو پی ببری.

این فهم ما از فرمایش محقق عراقی.

[وارد نبودن اشکال آیت الله وحید بر محقق عراقی]

یکی از اشکالاتی که شیخ الاستاد حضرت آقای وحید دامت برکاته دارد در این است که اگر اینج اباب باب تزاحم شد، اگر شما دو ظاهر مساوی داشتی آنجا باید قائل به تخییر بشوی، در حالی که فرموده اند در دو ظاهر مساوی، تساقط هست، نه تخییر**و هذا تکشف عن اندراج المقام فی باب التعارض لا التزاحم** [[1]](#footnote-1)

عرض ما به ساحت بزرگوار استاد این است که که صریحا واضحا محقق عراقی می فرماید **و کیف کان، فموضوع الجمع الدلالی انما یکون فی مورد صاعد علیه العرف فی التوفیق بین الظهورین، و هو کما عرفتَ لا یمکن، الا بین النص او الاظهر و الظاهر، لا فی الظاهرین کالعامین من وجه، و نحوه اذا تساویا فی الظهور**.[[2]](#footnote-2)

ایشان اساسا صراحتا بحث تساوی را در ظهور را خود خارج از بحث کرده است، بحث اظهر و ظاهر است، تزاحم را در اظهر و ظاهر آورده است نه در ظاهرین متساویین. پس این اشکال از این بزرگوار قابل جواب است.

باز آقای وحید در همان صفحه از تقریرات با اشاره می فرمایند این تزاحم شما اگر تزاحم در ملاک است کار حاکم است نه کار فقیه.[[3]](#footnote-3)

به محضر مبارک ایشان عرض می کنیم چه بسا محقق عراقی این جا را تزاحم در مقام امتثال و عمل نداند، بلکه تزاحم در ملاک ها بشمارد، و قبول هم کند که اهم و مهم کردن ملاکات کار ما نیست، کار حاکم تبارک و تعالی است، ولی اینجا راه داریم برای تشخیص ملاکات که ببینیم چه چیزی در نظر مولا اهم بوده است.

اینجا من یک نکته ایی راباید مفصل تر عرض کنم که در موراد دیگر هم به نفعتان هست، ما دو نوع تزاحم داریم، یک تزاحم در مقام امتثال، مثل «ازل النجاسة عن المسجد و صل»، برای این تزاحم هم مرجحاتی بیان شده است، این تزاحم در مقام امتثال است، یک تزاحم داریم، تزاحم در مرحله ملاک، شارع ملاک شرب خمر را سنجیده است، منافعش، مضارش را دیده است، ترجیح داده است حرمت را بر جواز، شارع سنگین و سبک می کند، مصالح و مفاسد را، اینجا معمولا گفته می شود، سنگین و سبک کردن ملاک ها کار ما نیست.

فرمایش استاد هم بالاشاره همین است، ما از ملاکات احکام مطلع نیستیم که چه خبر است و چگونه است، او خود سنگین و سبک می کند و به ما حکمش را بیان می کند، ما این مطلب را فی الجمله در امور تاسیسی قبول داریم، در امضائیات تاملاتی هست ولی با غمض عین از ان فرق بین تاسیسیات و امضائیات، آن چه مهم است این است که سلمنا که عقل نمی تواند، پی به ملاکات ببرد، که این ملاکات چیست، سلمنا، کلا عقل از رسیدن به این ملاکات عاجز است ما حرفی ندرایم عاجز باشد، اما شما در عین حال دو چیز را نمی توانید فراموش کنید، یکی ان که اگر گفت یجب افعل، معلوم می شود مصالح قوی است، اگر گفت، یحرم، معلوم می شود مفاسد قوی است، حال آن مصلح و مفاصد چیست؟ من نمی دانم که این جا مصلحت قوی است و مفسده قوی آنجا. این یک.

دوم عقل می تواند راه هایی را پیدا کند که با توجه به آن راه ها تشخیص بدهد اهم را از مهم، نه آن که خود ملاک را تشخیص بدهد که چیست تا بگویید ملاک ها قابل فهم نیستند، تزاحم در ملاک کار مولا است نه کار عبد، بله همه اینها درست، اما در تزاحم در ملاک، عقل نمی فهمد ملاک چیست، اما کشف انّی می تواند بکند که کدام ملاک اقوی از کدام ملاک است، نحوه تعبیری که از این، با نحوه تعبیری که از نمی کند، این نحوه تعبیرها نشانگر اهم و مهم می تواند باشد، به قول حضرت عراقی مناسیات حکم و موضوع می تواند، قرینه ایی بر تشخیص اهم از مهم باشد، به قول ایشان قرائنی که حالیه و مقالیه است، خصوصیات کلام، خصوصیات متکلم، خصوصیات مخاطب همه اینها می تواند من را راهنمایی کند بهاین که اقوی ملاکا چیست، نمی خواهم تشخیص بدهم که ملاک چیست، ملاک هر چه هست، آنچه که اقوی است کدام است، من با این کار دارم، اگر محقق عراقی قدس الله نفسه الزکیه می گوید باب باب تزاحم است، می تواند بگوید این جا تزاحم در ملاک است، منتهی من نمی خواهم ملاک را بفهم، می خواهم از این علائم، از این نشانه ها بفهمم کدام ملاک اقوی از کدام ملاک است و این جا راه بسته نیست، علائم و نشانه ها و قرائن می تواند تو را راهنمایی کند تا اقوی را از غیر اقوی تشخیص بدهی.

پس للعراقی ان یقول تزاحم ملاک است اما اهم و مهمش را می توانم تشخیص بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: صفحۀ 26 [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: صفحه 139 [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: صفحه 26. [↑](#footnote-ref-3)